

## نقد و بررسی قاعده «وجوب سکوت در قبال مشاجرات صحابه»\*

عبدالرحمن باقرزاده\*\*

عزالدین رضائزاد\*\*\*

### چکیده

از اختلافات اساسی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و مکتب سقیفه، کیفیت مواجهه با تاریخ صدر اسلام و عملکرد صحابه و وقایع آن دوران است. شیعیان معتقد به ضرورت بررسی منصفانه وقایع آن دوران، متناسب با مستندات نقلی بوده و اصحابی را که از ایمان استوار و فرمانبرداری نسبت به قرآن و پیامبر (ص) برخوردار بودند شایسته احترام می‌دانند، ولی کسانی را که از این ویژگی برخوردار نبوده و دچار لغزش و حتی مرتکب جرائمی شدند، با سایر افراد برابر ندانسته و به نقد و حتی مخالفت با آنها می‌پردازند. در مقابل، اهل سنت به نظریه عدالت کامل صحابه باور داشته و انتقاد از عملکرد آنان را بر نمی‌تابند. در همین راستا به ابداع قاعده‌ای کلامی پرداخته و به موجب آن، سکوت در برابر مشاجرات صحابه را واجب و ضروری دانستند. سؤال این است که آیا این قاعده با قرآن و سنت منطبق است؟ این مقاله با روش توصیفی، تحلیلی و با استناد به منابع معتبر، قاعده مزبور را مورد بررسی قرار داده و نادرستی آن را به اثبات می‌رساند.

**کلید واژه‌ها:** اهل سنت، مشاجرات بین صحابه، قاعده امساک، عدالت صحابه، اجتهاد.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۱/۱۵

\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه مازندران/ a.bagherzadeh@umz.ac.ir

\*\*\* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی (ع) العالمیه / rezanejad39@yahoo.com

## مقدمه

دیدگاه‌ها و عملکرد صحابه پیامبر ﷺ در طول تاریخ اسلام همواره مورد توجه بوده است، اما پس از گذشت زمان، این موضوع از یک مسئله تاریخی بیشتر به مسئله‌ای عقیدتی تبدیل شد، به گونه‌ای که بعدها برای آن آثار کلامی و فقهی بار کردند و قواعد و قوانینی وضع گردید.

یکی از قواعد مطرح میان غالب متکلمان اهل سنت به ویژه جریان اهل حدیث، قاعده «وجوب الامساک عمّا شجر بین الاصحاب» است. یعنی ضرورت سکوت و امساک در برابر مشاجراتی که بین صحابه رخ داده است؛ بدین معنا که نباید در برابر آن قضاوتی داشت.

بر اساس این قاعده که برای آن ادعای اجماع شده و نشأت گرفته از رسمیت یافتن اندیشه «عدالت جمیع صحابه» است، محبت همه اصحاب پیامبر ﷺ نزد اهل سنت واجب شمرده شده و هرگونه بررسی وضعیت و عملکرد صحابه غیر موجه قلمداد شده است. این مقاله در پی آن است که این قاعده را با استناد به منابع اطمینان‌بخش از جمله آثار معتبر اهل سنت مورد کنکاش قرار دهد.

هر چند قرن‌ها پیرامون اصل عدالت صحابه و قاعده وجوب امساک، گفتگوهای فراوانی بین پیروان دو مکتب صورت گرفته و آثار فراوانی عرضه شده است، ولی نگارندگان به اثر مستقل تحلیلی در بررسی قاعده مزبور به عنوان پیشینه این تحقیق دست نیافتند.

گفتنی است پیشینه عام موضوع را می‌توان در آثار برخی از دانشمندان یافت که اجمالاً آن به شرح ذیل است:

از احمد بن حنبل وارد شده که گفت: برای تمام اصحاب پیامبر ﷺ اعم از کوچک و بزرگ، طلب رحمت نموده و فضایل آنها را بیان کن و از مشاجرات بین آنها امساک نما. (ابن حنبل، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۶۸)

ابوالحسن اشعری می‌گوید: سیره اهل سنت آن است که به فضایل اصحاب پرداخته و از ورود به مشاجراتی که بین آنها به وقوع پیوسته است امساک می‌نمایند. (اشعری، ۱۴۰۰ق: ۲۹۴)

خطیب بغدادی هم می‌گوید: و لیجتنب المحدث روایة ما شجر بین الصحابة...؛ محدث باید از نقل روایات مربوط به مشاجرات بین صحابه و حوادثی که بین آنها رخ داده است، خودداری نموده و بر همه آنها درود فرستاده و برای آنها استغفار نماید. (بغدادی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۱۱۹)

ابن تیمیه هم به اتفاق نظر عامه اشاره کرده و می‌گوید:

کان من مذاهب أهل السنة الإمساك عما شجر بين الصحابة فإنه قد ثبتت فضائلهم و وجبت موالاتهم و محبتهم...؛ از عقاید اهل سنت، سکوت درباره منازعات و وقایعی است که بین صحابه واقع شده است، چرا که فضایل آنها ثابت شده و محبت و موالات آنها واجب است. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۴: ۴۴۹)

وی در جای دیگر آورده است: علمای سلف و امامان ما درباره کفر خوارج اختلاف دارند، ولی همگی بر ستایش و ثنا بر طرفین جنگ در جمل و صفین و خودداری از ورود به مشاجراتی که در بین آنها رخ داد اتفاق نظر دارند. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۳۵: ۵۶)

ابن حجر مکی نیز سکوت در برابر منازعات بین صحابه را امری ضروری دانسته و می‌گوید: و مما یوجب ایضا الإمساك عما شجر...؛ از جمله واجبات، امساک از مشاجرات و اختلافات واقع بین صحابه و چشم‌پوشی از اخبار مورخان خصوصاً جاهلان رافضی و گمراهان شیعه و بدعت‌گزارانی است که به ایراد درباره اصحاب می‌پردازند. بر کسی که مواردی از این دست را شنید واجب است که در آن دقت نموده و به مجرد دیدن در کتاب، آن را به اصحاب نسبت ندهد تا آنکه از آن نسبت مطمئن گردد. وقتی هم مطمئن شد باید بهترین توجیه را برای آن پیدا نماید، چرا که آنها شایسته این توجیه هستند. (ابن حجر هیثمی، ۱۹۹۷م، ج ۲: ۶۲۱)

## ۱. ابعاد امساک

مهم‌تر از اصل وجوب امساک، گستردگی ابعاد آن است، به گونه‌ای که بسیاری بر مطلق بودن این امساک تأکید نموده و معتقدند این لزوم، حتی پرهیز از تفکر درباره مشاجرات مزبور و پرداختن به هرگونه خطای صحابه را نیز شامل می‌شود.

ابن تیمیه درباره دیدگاه‌های موجود پیرامون مشاجرات بین صحابه می‌گوید: اهل سنت بر عدالت همگی اتفاق دارند. در موضوع در ستکار یا خطاکار بودن اصحاب چند دیدگاه است؛ اول: فقط علی بر حق بود. دوم: همگی بر حق بودند. سوم: در ستکار فقط یک گروه نامشخص بود. چهارم: امساک مطلق و کامل نسبت به مشاجرات آنها با وجود علم به حقانیت علی علیه السلام و یارانش... مذهب اهل سنت و جماعت همین است. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۳۵: ۵۱)

خالد بن عبدالله از شارحان *العقیده الواسطیه* ابن تیمیه، ذیل گفتار مؤلف که می‌گوید: «و یمسکون عما شجر بین الصحابة...»، می‌گوید: منظور از امساک، فرو نرفتن در اختلافات بین صحابه است. نه به فکر کردن، نه به بحث، نه پژوهش و تحقیق و نه

گفتگو. پس این وجوب، امساک کلی از همه چیزهایی است که بین صحابه رخ داده است. (مصلح، بی تا، درس ۲۶)

ابن غنیمان، مفتی معاصر سعودی هم در شرح کتاب مزبور آورده است: «من اصول أهل السنة سلامة قلوبهم و ألسنتهم...»؛ از اصول اهل سنت، سلامت قلب و زبانشان نسبت به صحابه پیامبر [ﷺ] است. معنای این سلامت آن است که در قلب خود، هیچ کینه و حسدی نسبت به آنان نداشته و در دل معتقد نباشند که آنها تغییری [در شریعت] داده یا کوتاهی در مأموریت خود داشتند... روش اهل سنت، سکوت نسبت به مشاجراتی است که بین صحابه رخ داده است؛ نه به نوشتن، نه یاد کردن و نه اشتغال به آن امور... (الغنیمان، بی تا: درس ۳۰)

وی در جای دیگر می گوید: ابن حمدان و دیگران گفتند که نباید به مشاجرات بین صحابه وارد شد چه به مطالعه، چه به خواندن بر دیگران، چه شنیدن و چه نوشتن. (الغنیمان، ۱۴۳۰ق: ۴۷۴)

چنان که برخی مانند طنطاوی، ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ...» (مانده: ۱۰۱) حتی سؤال از منازعات بین صحابه را در میان سؤالات نادرست، ذکر کرده و در مورد هشتم می گوید: «السؤال عما شجر بين السلف الصالح...». (طنطاوی، ۱۹۹۷م، ج ۴: ۳۱۳)

بر اساس همین قاعده است که بزرگان اهل سنت، هرگونه دخل و تصرف و سانسور در آن دسته از اسناد تاریخی را که حاوی اشاره به منازعات، درگیری و ستیز بین یاران پیامبر ﷺ باشد، جایز بلکه لازم و ضروری می شمارند.

در همین راستا طبری، درباره علل اصلی تبعید صحابی بزرگوار حضرت ابوذر از شام به مدینه توسط معاویه سکوت نموده و می گوید:

و فی هذه السنة أعتی سنة ثلاثین کان ما ذکر من أمر أبي ذر و معاوية و إشخاص معاوية آياه من الشام الی المدینه و قد ذکر فی سبب إشخاصه آياه منها إلیها، أمور کثیرة کرهت ذکر اکثرها... (طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۶۱۶-۶۱۵)

در سال ۳۰ هجری، داستان ابوذر و معاویه و تبعید ایشان از شام به مدینه توسط معاویه اتفاق افتاد که درباره این تبعید دلایل زیادی گفته شد که من ذکر اکثر آنها را نمی پسندم. وی بعد از نقل توجیهاتی نامقبول می گوید: رروا فی سبب ذلك أشياء کثیرة و أموراً شنیعة کرهت ذکرها... (همان) و با این وسیله از روی احساس وظیفه! از بیان دلیل تبعید خودداری می ورزد.

وی همچنین پیرامون محتوای مکاتبه‌ای بین محمد بن ابی‌بکر و معاویه، سکوت و تحریف تاریخ را ترجیح داده و می‌گوید: محمد بن ابی‌بکر بعد از استانداری، نامه‌ای به معاویه نوشت... مکاتباتی بین آنها صورت گرفت که به دلیل وجود مطالبی که عوام تحمل شنیدنش را ندارند، بیانش را خوش ندارم. (همان، ج ۳: ۶۸)

ابن اثیر هم با اشاره به همین مکاتبات در عبارتی مشابه گفته است: «...اینه جری بین محمد و معاویه مکاتبات کرهت ذکرها فینها مما لایحتمل سماعها العامه...»؛ بین محمد بن ابی‌بکر و معاویه مکاتباتی صورت گرفت که به دلیل آنکه عامه مردم تحمل شنیدن آنها را ندارند، از ذکر آن نامه‌ها خودداری می‌کنم. (ابن اثیر شیبانی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۶۲۶)

هر چند اینان در راستای قاعده مورد بحث، به کتمان تاریخ پرداختند، ولی مسعودی متن آن نامه را آورده است که معاویه در آن به موضوع غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام توسط شیخین... تصریح نموده است. (مسعودی، بی‌تا، ج ۱: ۳۵۳)

ذهبی نیز هنگام دفاع از شافعی در خصوص اختلافی که بین او و مالکیه رخ داده، به تجویز صریح تحریف حقایق تاریخی پرداخته و می‌گوید: «قلت: کلام الأقران إذا تبرهن لنا أنه بهوی و عَصِيَّة، لا يُلْتَفَتُ إليه، بل يُطوى ولا يُروى...»؛ وقتی روشن شد که گفتگوهای بزرگان هم‌عصر از روی هوی و هوس و تعصب بوده، اعتنایی بدان نمی‌شود، بلکه رها شده و اصلاً نقل نمی‌گردد. چنان‌که دست کشیدن از مطالب بسیار زیادی که بین صحابه رخ داده مانند نزاع‌ها و درگیری‌ها لازم است. دائماً این مطالب از لابه‌لای کتاب‌ها به ما می‌رسد، ولی اکثر آنها ضعیف و برخی نیز دروغ است. مطالبی این چنین که در دست ما و بین علمای ما است، سزاوار است مخفی، بلکه معدوم گردد تا قلب‌ها صاف و از محبت و رضایت نسبت به صحابه سرشار گردد، لذا کتمان آنها بر مردم و تک تک دانشمندان لازم است؛ البته گاهی مطالعه آنها برای عالم خالی از هوای نفس مجاز است، مشروط بر آنکه برای آنان استغفار نماید. (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۹۲)

از طرف دیگر، دانشمندی که اندکی از قاعده مزبور تخطی داشته و به بیان برخی منازعات پرداخته‌اند مورد سرزنش قرار گرفته‌اند. چنان‌که در مقدمه ابن‌صلاح درباره علم معرفة الصحابه آمده است: علم بزرگی است که دانشمندان، کتاب‌های فراوانی پیرامون آن تألیف نموده‌اند که بهترین و مفیدترین آنها، الاستيعاب ابن عبد البر می‌باشد، البته اگر آن را با نقل بسیاری از مشاجرات بین صحابه زشت نمی‌گردانید. (ابن صلاح شهرزوری، ۱۹۸۴م، ج ۱: ۱۷۱)

در اثر همین رویکرد، امام غزالی و دیگران، ذکر روایات عاشورا را حرام دانسته و می‌گویند: «و یحرم علی الواعظ و غیره روایة مقتل الحسین و حکایاته و ما جری

بین الصحابة من التشاجر و التخاصم، فانه يهيج على بغض الصحابة و الطعن فيهم...؛ بر وعاظ و ديگران، روايت نمودن مقتل حسين [عليه السلام] و حكاياتش و آنچه از مشاجرات و دشمنی بين صحابه رخ داده است حرام است، چرا كه بر بغض صحابه تهيج نموده و طعنه بر آنان را افزايش مي دهد... (ابن حجر هيثمي، ۱۹۹۷م؛ ج ۲: ۶۴۰)

حال بايد به اين پرسش پاسخ داد كه آيا قاعده مزبور آن هم با اين گستردگي قابل قبول است؟ آيا اين قاعده از مستندات كافي در قرآن و سنت نبوي برخوردار است؟

## ۲. تحليل دلايل اهل سنت

طرفداران وجود امساک به دلايلي تمسك جستند كه به تحليل و بررسي اهم آنها پرداخته مي شود.

### أ) تمسك به آيه ۱۳۴ سوره بقره

تمسك به آيه ۱۳۴ سوره بقره يكي از دلايل مزبور است. قرطبي مي گويد: از برخي از دانشمندان درباره خون هايي كه بين صحابه ريخته شد پرسيدند. وي در پاسخ بدون قضاوت درباره آن مشاجرات گفت: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (قرطبي، ۱۳۶۴، ج ۱۶: ۳۲۲)

ابن تيميه نيز مانند ديگران، ابتدا به سخني از عمر بن عبدالعزيز استدلال مي كند كه وقتي از مشاجرات و خون هاي ريخته شده بين صحابه سؤال شد گفت: آنها خون هايي است كه خداوند دستهايم را از آن پاك كرد، پس دوست ندارم كه زيانم به آنها آغشته گردد. سپس از زبان ديگران به آيه مزبور استدلال كرد. (ابن تيميه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۱۵۹)

مفاد استدلال روشن است؛ امور پيشينيان به خود آنان مربوط بوده و چون ما از اعمال آنها پرسيده نخواهيم شد، پس ورود به منازعات آنها لزومي ندارد.

در پاسخ به اين استدلال بايد گفت قطعاً اين برداشت ناصواب است. اولاً مفسران بزرگ، آيه مزبور را پاسخي به يهود و نصاري دانسته اند، زيرا آنان گاهي انبياي پيشين را پيرو آيين خود دانسته و به آن فخر مي نمودند. خداوند با اين آيه، مهر بطلان بر توهم آنها زد. چنان كه طبري مي گويد: منظور از «تلك امة قد خلت»، ابراهيم، اسماعيل، اسحاق، يعقوب و فرزندان آنها است و خداوند خطاب به يهود و نصاري مي گويد ذكر اينان را رها كنيد و آنها را به كفر يهوديت و نصرايت منتسب نكنيد... (طبري، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۳۹)

به گفته برخی دیگر از مفسران، چون آنان بدون در پیش گرفتن راه خیر و عمل به وظایف خود، صرفاً به پیشینیان افتخار کرده و خود را از اعمال ناشایست معاف می‌دیدند، خداوند تصورشان را باطل نمود. این کثیر می‌گوید:

إن السلف الماضین من آبائکم من الأنبیاء و الصالحین لا ینفعکم  
انتسابکم إذا لم تفعلوا خیرا یعود نفعه علیکم، فإن لهم أعمالهم التي  
عملوها و لکم أعمالکم. (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۳۲۰)

در صورتی که کار خیری انجام ندهید که برایتان سودمند باشد، انتساب شما به پدران و پیشینیان اعم از انبیا و صالحان سودی نخواهد داشت، چرا که اعمال آنها برای خودشان و اعمال شما هم برای خود شما خواهد بود.

بسیاری از مفسران دیگر مانند بیضاوی، زمخشری، فخر رازی و ... نیز همین برداشت را از آیه ارائه کرده‌اند. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۰۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۹۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۶۸)

ثانیاً برداشت مفاد قاعده از آیه، با روش قرآن در بیان خطاها و لغزش‌های پیشینیان که بعداً ذکر خواهد شد و دعوت به تفکر در اعمال و سرنوشت آنها متعارض است.

### ب) روایت «إِيَّاكُمْ وَ مَا شَجَرَ بَيْنَ أَصْحَابِي»

دومین دلیل مورد استناد، روایتی منسوب به پیامبر ﷺ است که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ مَا شَجَرَ بَيْنَ أَصْحَابِي». (باقلانی، بی‌تا، ج ۱: ۲۳)

بر اساس تحقیق صورت گرفته، قدیمی‌ترین منبعی که حاوی این حدیث می‌باشد، همین کتاب باقلانی (بر اساس نرم افزار شامله) است، ولی عجیب آنکه در نسخه دیگر کتاب (باقلانی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۱۲) علی‌رغم بررسی‌های متعدد، این روایت موجود نبود. هر چند برخی دیگر مانند ابن اثیر، انصاری و ملاعلی قاری هم این روایت را به تبعیت از باقلانی نقل کرده‌اند، ولی هیچ‌کدام از آنان، سندی برای این روایت نقل نکرده‌اند، بلکه آن را به صورت مرسله روایت کرده‌اند که اعتبار ندارد. (ر.ک: ابن اثیر جزری، ۱۳۹۹ق، ج ۲: ۱۰۹۸ ماده شجر؛ الانصاری، بی‌تا، ج ۱: ۱۶۹؛ قاری، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۹۰)

### ج) روایت «إِذَا ذَكَرَ أَصْحَابِي فَأَمْسَكُوا»

سومین دلیل، روایتی است که برخی از گزار شگران حدیثی اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا ذَكَرَ أَصْحَابِي فَأَمْسَكُوا...»؛ وقتی از اصحاب من نام برده شد امساک کنید. (تمیمی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۵۶۹؛ هیثمی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۴۵۵؛ ابن حجر هیثمی، ۱۹۹۷م، ج ۲: ۶۲۱)

استدلال به روایت مزبور از جهات مختلف مورد ایراد می‌باشد. اولاً سند حدیث مزبور که به صورت کامل‌تر در برخی منابع دیگر مانند معجم‌الکبیر به صورت «إذا ذکر أصحابی فأمسکوا و إذا ذكرت النجوم فأمسکوا و إذا ذکر القدر فأمسکوا» (طبرانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۹۶) هم آمده است، قابل قبول نمی‌باشد، چرا که راویان آنها مورد تضعیف جدی واقع شده‌اند.

مثلاً در یکی از اسناد این حدیث ابوکامل یزید بن ربیعۀ صنعانی دمشقی می‌باشد که بزرگانی چون بخاری، نسایی، دارقطنی، ابن حجر عسقلانی، هیثمی و... او را مجهول، جداً ضعیف و متروک دانسته و روایاتش از جمله همین روایت را مردود شمرده‌اند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۲۸۶؛ هیثمی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۴۱۱؛ البانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۵۶۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۳۹؛ ابن ملقن، ۱۴۲۵ق، ج ۴: ۱۸۲) ضمن آنکه برخی، علاوه بر تضعیف وی، روایات او به ویژه روایات وی از ابو الأشعث (مانند همین روایت) را نادرست و دارای اشتباه زیاد دانسته‌اند. (ابن ابی‌حاتم، ۱۲۷۱ق، ج ۹: ۲۶۱)

علاوه بر این، وی رحبی دمشقی بوده و متهم به نصب و عداوت با امیرالمؤمنین علیه السلام است که طبیعتاً بر احتمال ساختگی بودن روایت به منظور انحراف افکار از مخالفان آن حضرت علیه السلام می‌افزاید. (البانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۳۳)

از دیگر راویان این حدیث، عبد الله بن زید الجرمی مکنی به ابوقلابه (متوفی حدود ۱۰۵ق) است. (لالکائی، ۱۴۲۳ق، ج ۱: ۱۴۲) وی اهل تدلیس در روایت بوده و بدون دیدن افرادی چون ابن عباس، ابن مسعود، ثوبان و... از آنها روایت نقل می‌نمود. ضمن آنکه متهم به ناصبی‌گری و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام هم بوده است. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۱۹۷؛ ذهبی، ۱۹۹۵م، ج ۴: ۱۰۴)

گفتنی است عبدالملک بن محمد بن عبد الله رقاشی (متوفی ۲۷۶ق) نیز مکنی به ابوقلابه است که غیر از ابوقلابه مورد بحث است. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۳۷۱)

مقدسی (متوفی ۵۰۷ق) روایت را با سه سند نقل و همه آنها را ابطال نموده است. روایت اول از محمد بن فضل بن عطیه که او را متروک دانسته است. دوم از یحیی بن سابق که در توصیف او می‌گوید روایات ساختگی را از ثقات نقل می‌نمود. سوم از ابوقحذم نصر بن معبد از ابن مسعود که قابل اعتنا نمی‌باشد. (مقدسی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۳۱۴)

البانی بحث مبسوطی را پیرامون روایت فوق انجام داده و همه اسنادش را ضعیف می‌شمارد. وی می‌گوید: این روایت از ابن مسعود، ثوبان، ابن عمر و طاووس نقل شده است که سند همگی ضعیف است... سپس به تفکیک درباره هر کدام از آنها سخن گفته و حدیث ابن مسعود را به خاطر وجود مسهر بن عبد الملک و نصر بن معبد و تضعیف آنان از طرف بزرگان حدیث مانند ابن معین، ابوحاتم و نسایی، مردود می‌شمارد. آن‌گاه



به حدیث یزید بن ربیعہ از ثوبان پرداخته و به خاطر این ربیعہ و متروک دانستن وی از سوی نسایی، عقیلی، دارقطنی، ابوحاتم و جوزجانی، سندش را دارای ضعف جدی می‌داند. وی سپس به حدیث عبدالله بن عمر می‌پردازد که دو طریق دارد؛ یکی از طریق محمد بن فضل و دیگری از طریق محمد بن عمر رومی نقل شده و در مجموع، به دلیل متروک دانستن این دو راوی، هر دو طریق را نیز نادرست می‌خواند. البته اَلْبَانی در پایان، ضمن اعتراف به ضعف همه اسناد و حتی ضعیف دانستن آنها از سوی بزرگانی چون حافظ عراقی، هیشمی و ابن رجب، با نقل حدیث مرسله طاووس که عبدالرزاق آن را در اُمالی آورده، تلاش می‌کند در مجموع مفاد حدیث را بپذیرد! (اَلْبَانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۳۳) به نظر می‌رسد، این پذیرش، دلیلی جز تعصب ندارد.

وی در جای دیگر، حدیث مزبور را به عنوان تتمه حدیث دیگر از حارث بن نبهان آورده که کبر، حسد و حرص را ریشه لغزش‌ها دانسته است، سپس می‌گوید: هر وقت درباره سه چیز یعنی قدر، نجوم و اصحاب سخنی به میان آمد، سکوت نمایید. اَلْبَانی این حدیث را به خاطر وجود حارث، نضر بن معبد و عدم سماع ابی قلابه از ابن مسعود، دارای ضعف جدی سندی دانسته و مردود می‌شمارد، ولی با این حال، با اشاره به متن پیشین خود، سعی دارد مفاد حدیث ابن مسعود را بپذیرد. (اَلْبَانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۰۴، حدیث ۶۶۶۹)

به دلیل همین نکات است که حافظ عراقی هم صریحاً سند را ضعیف خوانده و ابن رجب صاحب فتح الباری درباره حدیث مورد ادعا می‌گوید: «روی من وجوه فی اَسَانِیدِهَا کُلِّهَا مَقَالٌ»؛ روایت به وجوه مختلفی نقل شده است که در اسناد همگی مشکل وجود دارد. (مناوی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۳۴۸)

ثانیاً فارغ از ضعف سند، حتی با فرض صحت، این حدیث هیچ دلالتی بر قانون مورد اشاره یعنی «وجوب امساک کامل از مشاجرات بین صحابه» ندارد، چرا که در این حدیث، سخن از امساک درباره نجوم و قدر هم آمده است در حالی که آیات و روایات فراوانی درباره قضا و قدر وارد شده و نه تنها کسی از دانشمندان، فتوا به حرمت گفت‌وگو درباره آنها در سطوح علمی نداده، بلکه مباحث گسترده‌ای نیز پیرامون آن، بین آنها رخ داده و کتابها و رساله‌های فراوانی هم درباره‌اش نوشته شده است و در مراکز علمی مورد تدریس و تحقیق واقع شده است.

حدیث دیگر با عبارتی مشابه حدیث فوق با عبارت «إِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى مَا شَجَرَ بَيْنَ أَصْحَابِي فَأَمَّ سَكْوًا وَ إِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى الْقَضَاءِ وَ الْقَدْرِ فَأَمَّ سَكْوًا» وارد شده است که احتمالاً همان حدیث فوق با همان اسناد پیش گفته می‌باشد.

ابن تیمیه به این حدیث اشاره کرده و با صراحت می‌گوید: «هذا مأثور یاسناد منقطع و ما له إسناد ثابت»؛ این روایت با سند منقطع وارد شده و سند ثابتی ندارد. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۱۸: ۳۸۲)

#### د) اجتهاد گسترده همه اصحاب

بسیاری از عامه، دلیل سکوت را اجتهاد گسترده همه اصحاب دانسته و اعمال آنها را (مانند اصل عدالت جمیع صحابه) در سایه همین اجتهاد، غیر قابل نقد و بررسی دانسته‌اند.

نووی در پی بیان ضرورت اسماک می‌گوید: «أنهم مجتهدون متأولون لم یقصدوا معصية...»؛ آنها مجتهد و اهل تأویل بوده و دنبال معصیت و دنیا خواهی نبودند، بلکه هر گروهی خود را صاحب حق و مخالفش را باغی و جنگ با او را تا بازگشت به امر الهی واجب می‌دانستند؛ البته برخی مصیب و برخی اهل خطا و معذور بودند، چون این ناشی از اجتهاد بوده و هر مجتهد وقتی خطا کرد گناهی بر او نیست. البته علی علیه السلام در آن جنگ‌ها بر حق بودند... (نووی دمشقی، ۱۳۹۲ق، ج ۱۸: ۱۱) مانند این سخن را ابن تیمیه و دیگران هم گفته‌اند. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۳: ۱۵۵)

این ادعا به شرح ذیل پاسخ داده می‌شود:

اولاً بدیهی است که اقامه دلیل و بیّنه بر مدعیان لازم است. به راستی در قرآن و سنت نبوی چه دلیلی بر اجتهاد تمامی اصحاب وجود دارد؟ آیا هر کس که عنوان صحابی بر او صادق بود، مسیر سخت اجتهاد مصطلح را طی کرده بود؟ آیا این ادعا، صرفاً ناشی از تعصب نیست؟!

ثانیاً اگر تمامی صحابه مجتهد بودند، پس چرا بسیاری از آنها، سؤالاتی به ظاهر ساده فقهی را از بزرگانی چون امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسیدند؟!

ثالثاً اگر صحابه نیز مانند شما همدیگر را مجتهد می‌دانستند، چرا به تخطئه و مقابله با یکدیگر می‌پرداختند؟ اگر صحابه مانند شما اندیشیده و همدیگر را مجتهد و معذور در خطاها می‌دانستند، به جای ناسزا گفتن، قطعاً نظرات یکدیگر را مورد تمکین قرار می‌دادند.

در تاریخ، صدها مورد از سب و لعن و درگیری و ناسزا بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله حتی در محضر آن حضرت، ثبت شده است که به عنوان نمونه می‌توان به صحیح بخاری و مسلم مراجعه کرد. (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۹۵۸؛ نیشابوری، بی‌تا، ج ۳: ۱۴۲۴، حدیث ۱۷۹۹) آیا با وجود احادیثی چون «سباب المسلم فسوق و قتاله کفر» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۲۲۴۷؛ حدیث ۵۶۹۷) می‌توان ناسزای مسلمین به همدیگر را ناشی از اجتهاد دانست؟!

رایعاً تاریخ موارد زیادی از تمرد در برابر دستورات صریح پیامبر ﷺ را گزارش کرده است. آیا این موارد هم به دلیل اجتهاد اصحاب بوده است؟!

به عنوان نمونه، حافظ عراقی به سندی که آن را نیک می‌شمارد از براء بن عازب نقل می‌کند که با پیامبر ﷺ وارد مکه شده و احرام حج بستیم، ولی آن حضرت به اصحاب دستور دادند احرام خود را به عمره تبدیل نمایند. آنان با اعتراض گفتند: برای حج محرم شدیم، چگونه تبدیل به عمره نماییم؟! فرمود: آنچه امر کردم انجام دهید. ولی آنان همچنان مخالفت می‌کردند. پیامبر ﷺ خشمگین شده و بر عایشه وارد شد. عایشه گفت: چه کسی شما را عصبانی کرده است؟ فرمود: «و ما لی لا اغضب و انا امرٌ بالامر فلا أتبع»؛ چگونه غضبناک باشم در حالی که دستور می‌دهم ولی اطاعت نمی‌شوم؟! (عراقی، ۱۴۱۳ق: ۱۵۶)

خامساً چگونه می‌توان اقداماتی مانند جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام را که ۱۰۰٪ مقابل دستورات نبوی است، به عنوان محصول اجتهاد محترم بر شمرد؟!

شاید با ملاحظه همین امور باشد که برخی از پیشینیان تصریح نموده‌اند حدیث معروفی که اجتهاد منطبق با واقع را دارای دو اجر و اجتهاد خطا را دارای یک اجر دانسته است (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۲۶۷۶، حدیث ۶۹۱۹) تنها مربوط به کسی است که واقعاً واجد شرایط اجتهاد باشد. مثلاً ابن منذر می‌گوید: اجر برای حاکم خطاکاری است که عالم به اجتهاد و سنتها باشد. «وَأما من لم يعلم ذلك فلا يدخل في معنى الحديث»؛ اما کسی که آگاه به این امور نباشد، داخل در معنای این حدیث نیست. (ابن بطلال قرطبی، ۱۴۲۳ق، ج ۱۰: ۳۸۱)

### ۳. شواهد بی‌اعتباری قاعده

بعد از ابطال مستند قرآنی و روایاتی که برای وجوب امساک در مشاجرات میان صحابه اقامه شد، اکنون با تکیه بر قرآن و سنت و سیره اصحاب، شواهدی بر بی‌اعتباری قاعده اقامه خواهیم کرد.

#### أ) مخالفت با کتاب و سنت

اهل سنت می‌گویند از ذکر اعمال شایسته صحابه نهی نشدیم، بلکه مأمور به امساک از مذمت شدیم، بنابراین از ورود به اعمال ناشایست آنها خودداری می‌کنیم. (تیمی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۵۶۹)

در پاسخ می‌توان گفت آیا قرآن کریم فقط به بیان عملکرد مثبت گذشتگان پرداخته و به اعمال ناشایست و حتی منازعات بین آنها اشاره نکرده است؟! پاسخ منفی است؛ چرا که قرآن مملو از بیان خطاها و لغزش‌های پیشینیان است.

قرآن به موارد زیادی از اقدامات ناشایست صحابه اشاره کرده است:

- ترک پیامبر ﷺ هنگام ایراد خطبه (جمعه: ۱۱)؛

- سرزنش خلیفه اول و دوم به دلیل نزاع در حضور پیامبر ﷺ در آیه دوم حجرات (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۴: ۱۴۳؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶: ۷۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶: ۳۰۳)؛

- مذمت فرار برخی و ترک مأموریت به طمع غنایم در جنگ احد در آیه ۱۵۵ آل عمران (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۹۵)؛

- تخطئه تفاخر اصحاب به کثرت نیرو و فرار عده‌ای از آنها در جنگ حنین (توبه: ۲۵)؛

- توطئه برخی از یاران در تضعیف روحیه مبارزان و تشویق آنها به ترک جهاد (احزاب: ۱۸ به بعد)؛

- سرزنش شایعه‌سازان در داستان افک (نور: ۱۱)؛

- بخیل و منافق خواندن ثعلبه بن حاطب در آیه ۷۵ به بعد سوره توبه (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰: ۱۳۰)؛

- تخطئه اقدام خاتمانه اصحابی چون حاطب بن ابی بلتعنه در آیات ابتدایی سوره ممتحنه (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۸: ۳۸)

- نزول آیه ششم سوره حجرات درباره فسق ولید بن عقبه (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶: ۷۸) و ... از این موارد است.

نگاهی به سنت پیامبر ﷺ، اهل بیت علیهم‌السلام و خلفا نیز نشان می‌دهد که آنان نسبت به انحرافات صحابه نه تنها سکوت نکردند، بلکه بدون تمسک به عناوینی چون اجتهاد اصحاب، واکنش منفی نشان داده و حتی آنان را لعن می‌کردند.

ظاهر نصوص و گزارش‌های رسیده در منابع اهل سنت حکایت دارد که ناقلان به طور عموم موارد نکوهش را پذیرفته‌اند، هر چند برخی در صدد توجیه و تفسیر بعضی از موارد نکوهش برآمدند. مثلاً پیامبر ﷺ حکم بن العاص پدر مروان و مروان را که در صلب پدرش بود، لعن نمود. (نسایی، ۱۴۱۱ق، ج ۶: ۴۵۸)

همچنین بر اساس روایت معتبر دیگر، آن حضرت ابوسفیان را که سوار بر مرکب بود و فرزندان او را می‌کشید و یزید که یکی مرکب را از پشت رانده و دیگری از جلو می‌کشید، همزمان لعن نموده و فرمود: لعن الله القائد والسائق والراكب؛ لعنت خداوند بر سواره و آنکه می‌کشد و آنکه مرکب را می‌راند. (بزار، ۱۴۰۹ق، ج ۹: ۲۸۶؛ طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۶۲۲؛ هیشمی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۱۳)

بر اساس روایتی دیگر، شخصی در حضور پیامبر ﷺ با ابوبکر درگیر شده و به او دشنام می‌داد. در حالی که پیامبر ﷺ لبخند می‌زد، ابوبکر هم شروع به دشنام متقابل نمود. در این هنگام پیامبر ﷺ نه تنها به بهانه اجتهاد آنان! سکوت نکردند، بلکه غضبناک شده و حرکت کردند. ابوبکر گفت: این همه دشنام داد و شما نشستید. با پاسخ من، چرا برخاسته و حرکت کردید؟! فرمودند: همراه با تو ملکی بود که از جانب تو، سخنانش را به او بر می‌گرداند، اما وقتی تو چنین کردی شیطان در میان آمد؛ و من همراه با شیطان در جایی نمی‌نشینم. هیشمی بعد از نقل روایت می‌گوید: «رواه أحمد و الطبرانی فی الأوسط بنحوه و رجال أحمد رجال الصحيح»؛ این روایت را احمد بن حنبل و طبرانی در المعجم الأوسط نقل کرده‌اند و راویان روایت احمد بن حنبل، راویان صحیحین هستند. (هیشمی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۱۸۹)

از طرف دیگر، روایتی از آن حضرت ﷺ وارد شده است که درباره منازعاتی که بعد از ایشان رخ خواهد داد، گروه صاحب حق و گروه باطل را معرفی نمودند. برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. پیامبر ﷺ به زبیر هشدار داد که ظالمانه با علی علیه السلام خواهد جنگید. یادآوری همین هشدار از سوی امام علیه السلام به زبیر در آغاز جنگ جمل، باعث کناره‌گیری زبیر از میدان جنگ و اثبات ظالمانه بودن این جنگ شد. (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹ق، ج ۷: ۵۴۵؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ج ۱۳: ۵۵؛ ابن کثیر دمشقی، بی‌تا، ج ۶: ۲۱۳)

۲. بر اساس روایت متواتر، پیامبر ﷺ درباره عمار فرمود: تقتله الفئة الباغية؛ (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۰۳۵) و نیز فرمود: «قاتل عمار و سالبه فی النار»؛ قاتل و برهنه‌کننده عمار در جهنم است. (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۴۲۶)

هر چند ابوالغادیه جهنی قاتل عمار از اصحابی است که در بیعت شجره با پیامبر ﷺ بیعت نموده (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۳۳۳) ولی این روایات، حاکی از حکم صریح پیامبر ﷺ به گمراهی لشکر معاویه در صفین (که تعداد زیادی از آنها دارای عنوان صحابی هستند) بوده و راه هرگونه توجیه را می‌بندد. با این حال، عجیب است که ابن حجر بعد از ترجمه ابوالغادیه می‌گوید: «و الظن بالصحابه فی تلک الحروب أنهم كانوا فیها متأولین وللمجتهد المخطيء أجر». (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ج ۷: ۳۱۲)

و بدین وسیله به بهانه اجتهاد، نه تنها او را تبرئه، بلکه دارای اجر می‌داند؛ البته آلبانی به ایشان اعتراض کرده و می‌گوید: دلیل اجتهاد به خاطر بروز تناقض، بر همه این‌ها صادق نیست، زیرا با وجود روایت صریح پیامبر ﷺ که قاتل عمار را در آتش می‌داند، ممکن نیست او را به دلیل اجتهاد در قتل، مأجور بدانیم. (آلبانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۷)

۳. در روایتی صحیح، پیامبر ﷺ به خروج خوارج به عنوان بدترین خلایق اشاره نموده و فرمودند: «یقتلهم ادنی الطائفین الی الحق»؛ نزدیک‌ترین طایفه به حق آنان را به قتل می‌رساند. (نیشابوری، بی تا، ج ۲: ۷۴۵)

بر کسی پوشیده نیست که منظور از طایفه حق، امام علی علیه السلام و یارانش بودند که با خوارج جنگیدند. چنان که ابو سعید خدری با اشاره به حدیث فوق، می‌گوید: «ا شهد ان علیاً قتلهم...»؛ گواهی می‌دهم که علی علیه السلام با آنها قتال نمود. (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۲۵۴۰)

شاید برخی تلاش کنند تا وانمود نمایند جنگ خوارج ربطی به مشاجره بین صحابه ندارد! در حالی که سردسته خوارج، حرقوص بن زهیر سعدی معروف به ذوالخویصره تیمی از صحابه بوده و داستان اعتراضش به پیامبر ﷺ در تقسیم غنایم و پیشگویی آن حضرت از انحراف وی و یارانش معروف است. (ابن اثیر جزری، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۲۰۵)

### ب) سیره صحابه

علاوه بر سنت نبوی، سیره صحابه نشان دهنده عدم اعتنا به این قاعده است، چرا که نسبت به آنچه که انحراف یکدیگر می‌دانستند، واکنش نشان داده و حاضر به سکوت نبودند. رواج لعن و نفرین (به حق یا ناحق) بین آنان، نشانه روشنی از این واکنش‌ها است. امیرالمؤمنین علیه السلام در قنوت نماز افرادی چون معاویه، مغیره، ولید بن عقبه، ضحاک بن قیس، بسر بن اراطه، مروان بن حکم و... را لعنت می‌نمودند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۷۹)

وقتی عمر درباره خالد بن ولید که در شب قتل مالک بن نویره با همسرش هم‌بستر شد به ابوبکر اعتراض کرد، وی در پاسخ، اقدام خالد را ناشی از اجتهادش! دانسته و گفت: تأول فأخطأ؛ اجتهاد کرد و به خطا رفت! (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۷۵۵) ولی بنابر برخی روایات، پذیرش این دیدگاه برای عمر آسان نبود و خالد را لعن می‌نمود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، ج ۲۰: ۱۷)

برخی از اصحاب، سعد بن عباده انصاری را به خاطر مخالفت در سقیفه، زیر مشت و لگد قرار داده و عمر در برابر اعتراض دیگران می‌گفت: خداوند این منافق را بکشد. (طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۴۴) همچنین خلیفه اول و دوم در زمان حیات سعد او را لعن و از او برائت جسته و او را به شام تبعید نمودند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، ج ۲۰: ۱۷)

همچنین به دنبال خیانت حاطب بن ابی بلتعنه که از اهالی بدر بود، خلیفه دوم بدون بهانه قرار دادن اجتهاد، به پیامبر ﷺ گفت: «دعنی اضرب عنق هذا المنافق»؛ اجازه دهید گردن این منافق را بزَنَم. (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۰۹۵، حدیث ۲۸۴۵)

پیرو اختلافات و مشاجرات مختلف بین برخی از صحابه و خلیفه سوم، عایشه به جمع منتقدین سر سخت عثمان پیوست، لذا عثمان بخشی از سهم او از بیت المال را قطع کرد. عایشه نیز دائماً از او با نام نعثل یاد کرده و خواهان قتل او بود. (طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۲؛ رازی، ۱۴۰۰ق، ج ۴: ۴۹۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱: ۱۹۲)

ابوسعید می‌گوید: جمعی از مردم کنار خیمه عایشه در مکه بودند که عثمان از آنجا عبور کرد. همگی جز من او را مورد لعن و ناسزا قرار دادند... (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹ق، ج ۶: ۱۹۶) عایشه همچنین بعد از نمازهای خود، معاویه و عمرو بن عاص را نفرین می‌کرد. (طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۳۲؛ ابن کثیر دمشقی، بی‌تا، ج ۷: ۳۱۵)

با آنکه پیامبر ﷺ محبت علی ﷺ را واجب و نشانه ایمان دانسته بود، ولی معاویه لعن ایشان را ترویج کرده (شاهین، بی‌تا، ج ۹: ۳۳۲) و حتی افرادی چون سعد بن ابی‌وقاص را به خاطر عدم لعن امام ﷺ مورد شماتت و بازخواست قرار داد. (نیشابوری، بی‌تا، ج ۴: ۱۸۷۱، حدیث ۲۴۰۴؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۵: ۴۲)

این امر رواج پیدا کرد تا جایی که ابن تیمیه می‌گوید: «فان كثيرا من الصحابة و التابعین كانوا يبغضونه و يسبونه و یقاتلونهم»؛ بسیاری از صحابه و تابعین بغض علی ﷺ را در دل داشته، او را ناسزا گفته و با او می‌جنگیدند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۷: ۱۳۷) چنان که به گفته ابوجعفر نقیب، مغیره بن شعبه بارها و بارها بر روی منبر، امام علی ﷺ را لعنت می‌نمود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۷۱)

موارد فوق و ده‌ها مورد مشابه، بیانگر ریشه‌دار نبودن این قاعده در صدر اسلام است.

### ج) دوگانگی در رفتار

شکی نیست که هدف اصلی طراحی این قاعده، قرار دادن مخالفان و معارضان اهل بیت ﷺ در حاشیه امن از انتقاد است، لذا با آنکه شاهد بی‌توجهی خیل عظیمی از تابعین و تابعین تابعین و راویان و سایر مسلمین و افراد صاحب نام به قاعده مورد بحث و موضع گیری صریح نسبت به دو طرف مشاجرات صدر اسلام می‌باشیم، با این حال، دانشمندان اهل سنت، بسیاری از شخصیت‌های برجسته را که اظهاراتی به طرفداری از جبهه اهل بیت ﷺ و انتقاد از مخالفان آنها مانند خلفا و بنی امیه داشتند، به بهانه‌های واهی، متهم و بایکوت نموده و به همین جرم، روایات آنها را مردود شمردند، ولی در مقابل، کسانی را که به حمایت از معارضان اهل بیت ﷺ پرداخته و حتی بغض و براءت خود از اهل بیت ﷺ بالأخص امیر المؤمنین علی ﷺ را علنی می‌نمودند، مورد توثیق قرار داده و

روایاتشان را مورد قبول قرار می‌دهند که در این باره کافی است به کتاب «معجم نواصب المحدثین»<sup>۱</sup> مراجعه شود.

به عنوان نمونه به گفته ابن حبان، حریر بن عثمان بغض امام علی علیه السلام را علنی کرده و صبح و شام هفتاد بار ایشان را به خاطر قتل اجدادش لعن می‌کرد. با این حال افرادی چون احمد بن حنبل، قطان و ابن معین او را توثیق و بخاری بر روایاتش اعتماد نموده است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۷۰؛ ابن جوزی، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۱۹۷؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۰۹)

نمیم بن ابی هند به امیرالمؤمنین علیه السلام توهین می‌کرد، ولی با این حال صدوق و موثق شمرده شد (ذهبی، ۱۹۹۵م، ج ۷: ۴۶) و افرادی چون صاحب صحیح مسلم و... به روایات او اعتماد داشتند. (نیشابوری، بی‌تا، ج ۱: ۱۳۰ و ۱۱۹۵ و ...)

محمد بن حمید از عبدالله بن ابی جعفر (عیسی بن ماهان رازی) نقل می‌کند که می‌گفت: «کان عمار بن یاسر فاسقاً»؛ عمار یاسر فاسق بود! لذا وی عبدالله بن ابی جعفر را فاسق می‌دانست. با این حال، ابوزرعه او را موثق و راستگو دانسته و ابن حبان او را در کتاب الثقات خود ذکر نموده است! (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۱۵۴)

اهل سنت از طرفی اعلان پابندی به قاعده کرده ولی از طرف دیگر، آثار آنها مملو از نقد و بررسی عملکرد برخی از اصحاب است. آنان با آنکه هرگونه سخن گفتن از معارضین با امام علی علیه السلام در جنگ‌های سه‌گانه را به دلیل قاعده، ممنوع و آنها را اسوه خود می‌خواندند (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۴: ۸۹) در عین حال از انقلابیونی که بعد از مشاجرات و مذاکرات طولانی با عثمان، بر او شوریدند و در میان آنان اصحاب نامداری چون مالک اشتر نخعی، عمرو بن حمق خزاعی، عمرو بن بدیل خزاعی، عبدالله بن بدیل خزاعی، حکیم بن جبلة، عبدالرحمن بن عدیس و... بودند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۹: ۲۶۰) صراحتاً بدگویی نموده و آنها را شاگردان و پیروان عبدالله بن سبا سهودی معرفی کرده (طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۶۴۷) و بالاتفاق آنها را فاسق و بعضاً محارب، ظالم، خونریز و ملعون دانسته و اجتهاد آنها را نفی می‌کنند! (ابن حزم اندلسی، بی‌تا، ج ۴: ۱۲۵؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۴: ۸۹)

جالب اینکه برخی از دانشمندان اهل سنت، صراحتاً به قاعده بی‌اعتنایی کرده و حتی اقدام به لعن دشمنان امام علی علیه السلام مانند بنی امیه نمودند. چنان که مقدسی در تاریخ خود، به فتح دمشق توسط عبدالله بن علی نوه ابن عباس و قتل باقی مانده بنی امیه، نبش قبر و آتش زدن استخوان‌های آنان اشاره کرده و سپس ضمن لعن صریح معاویه می‌نویسد: «و لم یجد فی قبر معاویه علیه اللعنه إلا خطاً أسود كأنه رماد ولا فی قبر

۱. نوشته عبدالرحمن العقیلی؛ انتشارات واحد فرهنگی حرم امام حسین علیه السلام.



یزید لعنه الله إلا فقارة ظهره فأحرقه...»؛ در قبر معاویه علیه اللعنه جز نخى سپاه مانند خاکستر و در قبر یزید که لعنت خدا بر او باد جز ستون فقرات نیافت و آن را آتش زد. (مقدسى، بی تا، ج ۶: ۷۲)

برخی نیز جرئت به خرج داده و به موشکافی مشاجرات بین صحابه و بیان گوشه‌هایی از حقایق پرداختند. مانند ابن قتیبه دینوری (م. ۲۷۶ ق) که برخی از حقایق تاریخی مثل آنچه را از سوی خلفا بر حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گذشت در کتابش «الامامة و السياسة» مورد اشاره قرار داده است، ولی اینان مورد نکوهش دانشمندان متعصب و پای‌بند به قاعده مزبور قرار گرفتند. مثلاً ابن عربی در مذمتش می‌گوید: «و من اشد شیئ علی الناس جاهل عاقل او مبتدع محتال. فأما الجاهل فهو ابن قتیبه فلم یبق و لم یذر للصحابه رسماً فی کتاب الامامة و السياسة...»؛ از جمله سخت‌ترین و ناگوارترین امور در جامعه، یکی اندیشمند نادان و دیگری بدعتگزار حیل‌گر است، اما اندیشمند نادان همچون ابن قتیبه است که در کتاب الامامة و السياسة رسم‌کنمان حقیقت و تحریف] را در مورد صحابه مراعات نکرد... (ابن عربی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۶۱)

## نتیجه

در این مقاله، پس از بررسی قاعده وجوب امساک این نتایج حاصل شد:

۱. اصل قاعده مورد پذیرش اکثریت اهل سنت بوده، بلکه بر آن ادعای اجماع شده است.
۲. این قاعده از فروع اصل عدالت صحابه است که مورد نقد جدی پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.
۳. از جمله مستندات قاعده، آیاتی چون آیه ۱۳۴ سوره بقره است که بررسی اظهارات مفسران، حاکی از عدم ارتباط آن با ادعای مطروحه است.
۴. استناد به برخی روایات از دیگر مستندات قاعده است. تحقیق در منابع معتبر، نشان‌دهنده بی‌اعتباری روایات مورد ادعا از نظر سند و محتوا می‌باشد.
۵. اجتهاد تمامی صحابه نیز دلیل دیگر قاعده به شمار می‌رود، در حالی که از طرفی اجتهاد همگی آنان ثابت نشده است و از طرف دیگر تمدد از دستورات نبوی، ناسزاگویی به همدیگر خصوصاً در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله، عدم تمکین نسبت به نظرات همدیگر، اقدامات نادرست و ... نشان روشنی بر عدم اجتهاد آنان است.

۶. سنت نبوی و سیره صحابه حاکی از عدم اعتبار محتوای قاعده از نظر آنها است.
۷. رفتار دوگانه اهل سنت در قبال صحابه، نشانه دیگری بر ساختگی بودن قاعده می باشد.

## منابع و مآخذ:

- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ویرایش: علی عبدالباری عطیه، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- آلبانی، محمد ناصرالدین (۱۴۱۵ق)، سلسله الأحادیث الصحیحة و شیء من فقہیها وفوائدها، ریاض: مکتبه المعارف للنشر والتوزیع.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق)، سلسله الأحادیث الضعیفة و الموضوعة و أثرها السیئ فی الأمة، ریاض: دار المعارف.
- ابن ابی الحدید، أبوحامد عزالدین بن هبة الله (۱۴۱۸ق)، شرح نهج البلاغه، ویرایش: محمد عبد الکریم النمری، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۲۷۱ق)، الجرح و التعذیل، ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن ابی شیبیه، أبوبکر عبدالله بن محمد (۱۴۰۹ق)، المصنف فی الأحادیث والآثار، ویرایش: کمال یوسف الحوت، ج ۱، ریاض: مکتبه الرشد.
- ابن اثیر جزری، عزالدین أبی الحسن علی بن محمد (۱۴۱۷ق)، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ویرایش: عادل أحمد الرفاعی، ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۹۹ق)، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ویرایش: طاهر أحمد الزاوی - محمود محمد الطناحی، بیروت: المکتبه العلمیه.

- ابن اثیر شیبانی، أبو الحسن علی بن محمد بن عبدالکریم (۱۴۱۷ق)، *الکامل فی التاریخ*، ویرایش: عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الكتاب العربی.
- ابن بطال قرطبی، ابوالحسن علی بن خلف (۱۴۲۳ق)، *شرح صحیح البخاری*، ریاض: مکتبه الرشد.
- ابن تیمیه، أحمد بن عبدالحلیم حرانی (۱۴۲۶ق)، *مجموع الفتاوی*، ویرایش: أنور الباز-عامر الجزائر، دار الوفاء.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق)، *منهاج السنة*، ویرایش: دکتر محمد رشاد سالم، مصر: مؤسسة قرطبه.
- ابن جوزی، جمال الدین أبو الفرج (۱۴۰۶ق)، *الضعفاء والمتروکین*، ویرایش: عبدالله القاضي، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق)، *الموضوعات*، ویرایش: توفیق حمدان، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق)، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، ویرایش: مهدی عبدالرزاق، ج ۱، بیروت: دار الكتاب العربی.
- ابن حجر عسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی (۱۴۰۴ق)، *تهذیب التهذیب*، ج ۱، بیروت: دار الفکر.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق)، *الإصابة فی تمییز الصحابه*، ویرایش: علی محمد البجاوی، ج ۱، بیروت: دار الجیل.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹ق)، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، ویرایش: محب الدین الخطیب، بیروت: دار المعرفة.
- ابن حجر هیثمی، ابی العباس أحمد شهاب الدین مکی (۱۹۹۷م)، *الصواعق المحرقة*، ویرایش: عبدالرحمن بن عبدالله التركي و کامل محمد الخراط، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن حزم اندلسی، علی بن أحمد (بی تا)، *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، قاهره: مکتبه الخانجی.

- ابن حنبل، امام احمد(۱۴۰۸ق)، *العقيدة رواية أبي بكر الخلال*، ویرایش: عبد العزيز عزالدين السيروان، دمشق: دار قتيبه.
- ابن صلاح شهرزوری، أبو عمرو عثمان بن عبدالرحمن(۱۹۸۴م)، *علوم الحديث* (مقدمه ابن صلاح)، مکتبه الفارابی.
- ابن عاشور، محمد طاهر(۱۴۲۰ق)، *التحرير و التنوير*، ج ۱، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی.
- ابن عربی، ابوبکر محمد بن عبدالله(۱۴۰۷ق)، *العواصم من التواصم*، ویرایش: محب الدين الخطيب و محمود مهدي الاستانبولى، بیروت: دارالجيل.
- ابن كثير دمشقی، اسماعيل بن عمرو(بی تا)، *البدایة و النهایة*، بیروت: مکتبه المعارف.
- \_\_\_\_\_(۱۴۰۱ق)، *تفسير القرآن العظيم*، بیروت: دارالفکر.
- ابن ملقن، سراج الدين أحمد الأنصاری(۱۴۲۵ق)، *البدر المنير في تخريج الأحاديث و الآثار الواقعة في الشرح الكبير*، ویرایش: مصطفى أبو الغيط و عبدالله بن سليمان و ياسر بن كمال، ج ۱، رياض: دار الهجرة للنشر و التوزيع.
- اشعری، ابوالحسن(۱۴۰۰ق)، *مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين*، آلمان: فرانس شتاينر.
- الانصاری، ابويحيى زكريا بن محمد(بی تا)، *غاية الوصول في شرح لب الأصول*، مصر: دار الكتب العربييه.
- الغنيمان، عبدالله بن محمد(۱۴۳۰)، *سبائك الذهبية بشرح العقيدة الواسطية*، رياض: دار ابن الجوزی.
- \_\_\_\_\_(بی تا)، *شرح العقيدة الواسطية* (دروس صوتی)، نرم افزار الشاملة.
- امينی، عبدالحسين(۱۴۱۶ق)، *الغدير في الكتاب و السنة و الأدب*، ج ۱، قم: مركز الغدير للدراسات الإسلامية.

- باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب(۱۴۰۷ق)، *الانصاف فیما يجب اعتقاده ولا يجوز الجهل به*، ویرایش: عماد الدین أحمد حیدر، بیروت: عالم الکتب.
- \_\_\_\_\_(بی تا)، *الانصاف*، ویرایش: محمد زاهد الکوثری.
- بخاری، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله(۱۴۰۷ق)، *الجامع الصحیح المختصر(صحیح بخاری)*، ویرایش: دکتر مصطفی دیب البغا، ج ۳، بیروت: دار ابن کثیر.
- بزار، ابوبکر أحمد بن عمرو بن عبدالخالق(۱۴۰۹ق)، *البحر الزخار(مسند بزار)*، ویرایش: دکتر محفوظ الرحمن زین الله، ج ۱، بیروت: مؤسسة علوم القرآن، مکتبه العلوم و الحكم.
- بغدادی، أحمد بن علی ابوبکر الخطیب(۱۴۰۳ق)، *الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع*، ویرایش: دکتر محمود طحان، ریاض: مکتبه المعارف.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر(۱۴۱۸ق)، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، ویرایش: محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- تیمی اصفهانی، أبو القاسم اسماعیل ابن محمد بن الفضل(۱۴۱۹ق)، *الحجة فی بیان المحجة و شرح عقیده أهل السنة*، ویرایش: محمد بن ربیع بن هادی عمیر المدخلی، ریاض: دار الراهیه.
- ذهبی، شمس الدین ابو عبدالله(۱۴۱۳ق)، *سیر أعلام النبلاء*، ویرایش: شعیب الأرنؤوط و محمدنعیم العرقسوسی، ج ۹، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- \_\_\_\_\_(۱۹۹۵م)، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، ویرایش: شیخ علی محمد معوض و الشیخ عادل أحمد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زمخشری، أبو القاسم محمود بن عمرو جارالله(۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج ۳، بیروت: دار الکتب العربی.

- شاهین، دکتر شیخ موسی (بی تا)، *فتح المنعم شرح صحیح مسلم*، ج ۱، مصر: دار الشروق.
- طبرائی، سلیمان بن أحمد بن ایوب أبو القاسم (۱۴۰۴ق)، *المعجم الكبير*، ویرایش: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ج ۲، موصل: مكتبة الزهراء عليها السلام.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۷ق)، *تاریخ الأمم و الملوك*، ج ۱، بیروت: دار الكتب العلمية.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق)، *جامع البيان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، بیروت: دارالمعرفة.
- طنطاوی، محمد سید (۱۹۹۷م)، *التفسیر الوسيط للقرآن الکریم*، قاهره: نهضة مصر.
- عراقی، ابو الفضل عبدالرحیم (۱۴۱۳ق)، *الاربعین العشاریه*، ویرایش: بدر عبدالله البدر، بیروت: دار ابن حزم.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *تفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰ق)، *المحصول فی علم الأصول*، ویرایش: طه جابر فیاض العلوانی، ج ۱، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
- قاری، ملا علی بن سلطان بن محمد (۱۴۲۱ق)، *شرح الشفا بتعریف حقوق المصطفى*، بیروت: دار الكتب العلمية.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- لالکائی، أبو القاسم هبة الله (۱۴۲۳ق)، *شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة*، ویرایش: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدی، عربستان: دارطیبه.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسين (بی تا)، *مروج الذهب*.
- مصلح، خالد بن عبد الله بن محمد (بی تا)، *شرح العقيدة الواسطیة (دروس صوتی)*، نرم افزار الشاملة.
- مقدسی، محمد بن طاهر (بی تا)، *البدء و التاریخ*، مصر: مكتبة الثقافة الدينية.

- \_\_\_\_\_ (١٤١٦ق)، ذخيرة الحفاظ، ويرایش: عبدالرحمن الفريوائي، رياض: دارالسلف.
- مناوی، زين الدين عبدالرؤوف (١٣٥٦ق)، فيض التدبير شرح الجامع الصغير، ج ١، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- نسائي، أبو عبدالرحمن احمد بن شعيب (١٤١١ق)، سنن كبرى، ويرایش: دكتور عبدالغفار سليمان البنداري و سيد حسن كسروي، ج ١، بيروت: دار الكتب العلمية.
- نووی دمشقي، محيي الدين ابى زكريا (١٣٩٢ق)، شرح صحيح مسلم، ج ٢، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- نيشابورى، ابوالحسين مسلم بن حجاج (بى تا)، صحيح مسلم، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- هيشمى، حافظ نورالدين (١٤٠٧ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، قاهره/بيروت: دار الريان للتراث؛ دار الكتاب العربى.

